

عقاب انقلابی آلمان

سالگرد انقلاب آلمان

و اعدام روزا لوکزامبورگ

روزا لوکزامبورگ در 5 مارس 1871 در شهر کوچک زاموس در لهستان روسیه بدنیا آمد. لهستان در آن زمان کشوری مستقل نبود و میان سه کشور پروس، اتریش و روسیه تقسیم شده بود. خانواده لوکزامبورگ تاجر خرده پا و کمابیش مرفه بودند. آنان بعدها بخاطر تحصیل فرزندانشان زندگی خود را به ورشو منتقل کردند. پدر روزا مردی با فرهنگ بود و زبان های آلمانی، روسی و لهستانی را میدانست. مادر او نیز به آثار نویسندگان آلمانی بویژه "شیلر" سخت علاقمند بود. روزا در کودکی به بیماری ناحیه پا دچار شد و یکسال در بستر ماند. همین ناراحتی موجب شد هنگام راه رفتن کمی بلنگد.

روزا لوکزامبورگ در دبیرستان ورشو در زمره دانش آموزان ممتاز بود و در همین زمان بود که با اعضای حزب پرولتاریا- حزب سوسیال دمکرات- لهستان ارتباط برقرار کرد. این حزب در شرایطی دشوار با پلیس تزاری مبارزه می کرد و اعضای آن هر چند گاه یکبار دستگیر و سازمان های آن نابود می شدند.

روزا هنوز هیجده سال نداشت که از دستگیری قریب الوقوع خود خبر یافت و به سوئیس فرار کرد. در زوریخ گروهی دیگر از جوانان لهستانی هم عقیده خود را یافت. در همین زمان با "لئو یوگیش" که چند سال از او بزرگتر بود آشنا شد و تا سال 1905 با او زندگی مشترک داشت. یوگیش نیز مانند روزا در مارس 1919 در برلین کشته شد.

روزا لوکزامبورگ همراه با لهستانی های تبعیدی یک حزب مارکسیست را به نام "حزب سوسیال دمکرات پادشاهی لهستان و لیتوانی" بنیاد گذاشت که وجه مشترکی با "حزب سوسیالیست لهستان" نداشت، حزبی که از نظر لوکزامبورگ دچار انحراف ناسیونالیستی بود. "یوگیش" اندکی بعد در پاریس با پول ناچیزی که در اختیار داشت یک نشریه لهستانی را به نام "سپراوا رابوتیکا" بینانگذاری کرد که بصورت ارگان حزب عمل می کرد و لوکزامبورگ بخش عمده دبیری این نشریه را برعهده گرفت.

در همین دوران روزا لوکزامبورگ تزی درخشان درباره صنعتی شدن لهستان نوشت و بدینوسیله دکترای اقتصادی سیاسی گرفت و با ازدواج صوری با یک آلمانی به نام "گوستاو لوبک" ملیت آلمانی بدست آورد.

اندکی نگذشت که روزا لوکزامبورگ به چهره های شناخته شده در جنبش سوسیالیستی بین المللی تبدیل شد. مقاله های او در نشریات وزینی مانند "نیو زایت" منتشر می شد، نشریه ای که کارل کائوتسکی مدیر آن بود و در محافل سوسیال دمکراسی اعتبار بسیار داشت.

سوسیال دمکراسی آلمان، در آن هنگام، پرشمارترین و سازمان یافته ترین حزب "انترناسیونال دوم" بود - سازمانی که مجموع احزاب کارگری و سوسیال دمکرات را در بر میگرفت و اقدامات آنان را هماهنگ می کرد. سوسیال دمکراسی آلمان ضمناً رهبران شناخته شده ای و پراعتباری چون آگوست بیل و ویلم لیبکنشت و نظریه پردازانی پراعتباری چون کارل کائوتسکی و ادوارد برنشتاین داشت. بدینسان روزا لوکزامبورگ مبارزه در حزب سوسیال دمکرات آلمان را آغاز کرد بدون آنکه یاران لهستانی خود را فراموش کند. از سال 1898 لوکزامبورگ در آلمان مستقر شد و تا لحظه مرگش در آنجا باقی ماند.

از اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم نظریه های ریویزیونیستی و بازیبن گرایانه ادوارد برنشتاین در حزب سوسیال دمکرات آلمان انتشار یافت. این نظریه ها تجدید نظر و بازیبنی در آثار مارکس را با هدف دمساز کردن آن با نظام سرمایه داری هدف خود قرار داده بود.

روزا لوکزامبورگ در يك سلسله مقاله به مقابله جدی با این نظرات رفت ه بعدا مجموعه آنها بىصورت يك تاب "رفرم اجتماعى يا انقلاب؟" درآمد كه شهرت بسیار یافت و همچنان از آثار كلاسيك در این زمینه محسوب مى شود.

در دورانی كه مطبوعات سوسیال دمكرات به روزمرگی دچار شده بودند، شناخت لوکزامبورگ از ماركسیسم، انسجام و قدرت استدلال وی و توان او در مباحثه موجب شهرت وی نزد مبارزان گردیده بود. در این دوران بود كه كائوتسكى و همسرش لوییز با وی روابط دوستانه و نزدیکی برقرار كردند. ضمن اینکه روزا لوکزامبورگ یکی از معدود شخصیت های "انترناسیونال دوم" بود كه بدلیل مبارزاتش در لهستان شناخت عمیقی از مسایل غرب و شرق اروپای آن زمان داشت. او نه تنها از مسایل درونی حزب سوسیال دمكرات روسیه و اختلافات درونی این حزب میان اكثریت و اقلیت یا بلشویك ها و منشویك ها اطلاعات دقیق داشت بلکه با مسایل احزاب ماركسیست بلژيك، هلند و فرانسه نیز كاملا آشنا بود.

در 1905 انقلاب روسیه اروپا را تكان داد. لوکزامبورگ فوراً با نام مستعار به ورشو رفت تا به انقلابیون روس بپیوندد. سه ماه بعد دستگیر شد و در آستانه اعدام قرار گرفت. فشارهای بین‌المللی و مبلغ هنگفتی كه حزب سوسیال دمكرات آلمان بعنوان وثیقه برای او پرداخت كرد، موجب آزادی موقت و سپس اخراجش به فنلاند گردید. لوکزامبورگ در 1906 برای شركت در كنگره سوسیال دمكرات ها مجدداً به آلمان بازگشت.

انقلاب 1905 روسیه تأثیری عمیق بر لوکزامبورگ داشت و وی را بدین نتیجه رساند كه مركز جنبش سوسیالیستی بین‌المللی دیگر در آلمان نیست و به شرق اروپا انتقال یافته است. او ضمناً كوشید درس های انقلاب روسیه را در آلمان عملی كند.

درس مهمی كه لوکزامبورگ از انقلاب روسیه گرفته بود ضرورت "اعتصاب توده ای" بود، اصطلاحی كه وی آن را مترادف فعالیت انقلابی می دانست و معتقد بود كه میتواند اشكال بسیار متنوعی به خود بگیرد. حاصل تجربیات روسیه وی جزوه بسیار معروفی است تحت عنوان "اعتصاب توده ای، حزب و سندیکا" كه در 1906 در هامبورگ منتشر كرد.

اما در این زمان حزب سوسیال دمكرات آلمان در واقع در مسیری معكوس لوکزامبورگ حرکت می‌كرد. توسعه سندیکاهاى رفرمیست، افزایش شمار اعضا و فعالین حقوق بگیر از حزب، موفقیت های فزاینده انتخاباتی، قدرت حزب در شهرداری ها و شوراهای شهر، ایجاد يك تعداد نهادهای مالی كه حزب یا سندیکاها آنها را اداره می كردند از قبیل موسسات بیمه اجتماعى، تعاونی های مصرف، روزنامه ها و غیره موجب شكل گیری يك آریستوکراسی و اشرافیت كارگری شده بود و درحال تغییر ماهیت سوسیال دمكراسی آلمان بود. بخشی از رهبران سوسیال دمكراسی آلمان در اندیشه ادغام طبقه كارگر در "جامعه ویلهلمی"، یعنی همان جامعه سرمایه داری آلمان بودند، هرچند در روزنامه ها، سخنرانی ها و خلاصه در تبلیغات رسمی همچنان از ادبیات سوسیالیستی و حتی انقلابی استفاده می كردند. نشان این چرخش توافق بود كه در فوریه 1906 میان رهبران سندیکایی و رهبران حزب سوسیال دمكرات امضا شد و از این زمان ببعده رهبری سوسیال دمكراسی آلمان میتوان گفت رسماً رفرمیست شد. اندیشه های برنشتاین كه در كنگره ها مردود شناخته میشد و با آن مبارزه می گردید بتدریج در عمل حاكم شد. نسل جدیدی از رهبران در حزب پدیدار شدند كه اندیشه های برنشتاین را راهنمای عمل خود قرار داده بودند.

شاید روزا لوکزامبورگ زودتر از هر كس دیگر این لغزش سوسیال دمكراسی آلمان را دید و با همه نیرو به مبارزه با آن برخاست.

هرچند در كنگره بین الملل 1907 در اشتوتگارت، لوکزامبورگ موفق شد همراه با لنین و مارتوف اصلاحیه ای را به امضا همه احزاب سوسیال دمكرات برسانند كه براساس آن در صورت بروز جنگ همه باید برضد آن برخاسته و از وضعیت جنگی برای سرنگونی دولت های سرمایه داری استفاده كنند، این واقعیت را نباید نادیده گرفت كه این اصلاحیه با مخالفت

با دیدگاه های بیل و اکثریت سوسیال دمکرات های آلمان مواجه شد که خواهان حذف جملات اضافه شده لنین و لوکزامبورگ بودند و در پایان برای آنکه اختلاف های داخلی حزب آشکار نشود به آن رای دادند.

نتیجه این اختلاف ها انزوای نسبی لوکزامبورگ در سال های پیش از جنگ جهانی اول شد. البته در همین دوران سخنرانی های دوره ای وی در شهرها و شهرک های آلمان با استقبال بسیار روبرو بود و مقالات وی که گاه و بیگاه در نشریات محلی منتشر می شد مورد توجه فراوان قرار می گرفت اما رهبری حزب سوسیال دمکرات آلمان هر روز بیش از پیش از دیدگاه های لوکزامبورگ دورتر و دورتر می شد. در واقع می توان گفت که از 1907-1908 بعد روزا لوکزامبورگ دیگر نفوذ جدی در تصمیمات رهبری سوسیال دمکراسی آلمان نداشت.

این انزوا از سال 1910 بعد تشدید شد؛ یعنی زمانی که روزا لوکزامبورگ با کائوتسکی نیز قطع رابطه کرد. لوکزامبورگ بدین نتیجه رسیده بود که کائوتسکی در آثار مارکس دنبال استدلال هایی میگردد که از نظر تئوری خط مشی رفرمیست رهبری سوسیال دمکراسی را توجیه کند. این قطع رابطه با کائوتسکی مستلزم شجاعت فردی و نیز شجاعت نظری بسیاری بود زیرا کائوتسکی در آن زمان مشهورترین نظریه پرداز سوسیال دمکراسی نه تنها در آلمان بلکه در سطح کل انترناسیونال بود و همگان او را آگاهترین آشنا به آثار مارکس و ادامه دهنده زنده مارکس تلقی می کردند. ضمن اینکه چنان که گفتیم لوکزامبورگ سال های زیاد رابطه خصوصی نزدیکی با خانواده کائوتسکی داشت.

با این حال علیرغم این اختلاف ها و درگیری ها روزا لوکزامبورگ همچنان عضو حزب باقی ماند و حزب در لحظات حساس از او دفاع می کرد. چنانکه در 1914 زمانی که حکومت وقت آلمان میخواست لوکزامبورگ را بدلیل دو سخنرانی که برضد میلیتاریسم و نظامی گری در پروس کرده بود به محاکمه کشد حزب به پشتیبانی از وی برخاست. ضمن اینکه شجاعت لوکزامبورگ و قدرت استدلال وی در طول این محاکمات به محبوبیت او بسیار افزود.

در همین دوران لوکزامبورگ همراه با "فرانتز مهرینگ" از دیگر رهبران سوسیال دمکراسی آلمان و یک لهستانی به نام "مارشلوسکی" سه هفته نامه ای به نام "مکاتبات سوسیالیستی" منتشر کرد و آن را برای مطبوعات سوسیال دمکراسی می فرستاد با این امید که مقالات آن در این مطبوعات مورد توجه قرار گیرد، امیدی که چندان برآورده نمی شد.

در همین دوران انزوای نسبی بود که روزا لوکزامبورگ به مطالعه عمیق اقتصاد سیاسی پرداخت و در 1913 "انباشت سرمایه" را انتشار داد که یکی از بهترین آثار اوست. در همین دوران در زندگی خصوصی وی نیز تحولاتی بوجود آمد که از جمله آن پایان زندگی مشترک او با یوگیش علیرغم ادامه دوستی و همزیمی میان آنان و آشنایی و آغاز علاقه لوکزامبورگ به "کوستیا" فرزند "کلارا زتکین" بود. کلارا زتکین خود دوست لوکزامبورگ و از رهبران سوسیال دمکراسی آلمان و جنبش زنان آن بود و بعدها از رهبران انترناسیونال سوم شد که لنین آن را بنیاد گذارده بود.

در 4 اوت 1914 فراکسیون سوسیال دمکرات ها در پارلمان تصمیم گرفت به اعتبارات نظامی مورد درخواست دولت رای دهد و از سیاست نظامی گری و جنگ آن پشتیبانی کند. برای لوکزامبورگ این خیانت یک حادثه وحشتناک و دردآور بود. ضمن آنکه همراه این تصمیم سازمان بین الملل سوسیالیست و انترناسیونال دوم عملاً از هم پاشید. لوکزامبورگ که همه امید خود را در انترناسیونال قرار داده بود، اکنون می دید که این سازمان بین المللی نه تنها نتوانست مانع جنگ شود بلکه هر یک از اعضای آن خود به جبهه جنگ پیوسته و روبروی یکدیگر قرار گرفتند، پرولتاریای جهانی بجای آنکه متحد شود سلاح در روی هم کشیده است.

لوکزامبورگ با اینحال بهزودی خود را بازیافت و مبارزه را آغاز کرد. او همراه با چند تن دیگر کوشید نشان دهد که بخشی از سوسیال دمکراسی آلمان حاضر به تسلیم به هذیان جنگ و کوربینی سیاسی نیست. او بطور خستگی ناپذیر توضیح می داد که این جنگ، جنگی امپریالیستی است و نه جنگ دفاعی. اما لوکزامبورگ دیگر وسیله ای در اختیار نداشت که بتواند دیدگاه های خود را بوسیله آن تبلیغ و ترویج کند. نشریه مکاتبات بین المللی در همان ماه های اول جنگ توقیف شد و خود لوکزامبورگ ابتدا در 1914 و مجدداً در 1916 بازداشت شد و تا پایان جنگ در زندان ماند.

لوکزامبورگ از زندان نیز همچنان در نگارش برنامه شاخه ای از سوسیال دمکرات ها فعالانه شرکت کرد، گروهی که بعدها به نام "اسپارتاکسیم" شناخته شدند. او از زندان مقالات و بیانیه هایی می نوشت و گاه موفق می شد آنها را در نشریه ای که نام نمادین "انترناسیونال" داشت منتشر کند. در همین دوران بود که کارل لیبکنشت نیز بدلیل آنکه در تظاهرات اول مه 1916 فریاد "مرگ بر جنگ" سرداده بود دستگیر و زندانی شد و روابط میان این دو بیش از پیش گسترش یافت. نامه های زندان لوکزامبورگ که مخفیانه به بیرون منتقل می شد چهره دیگر او را به نمایش میگذارند: زنی فرهیخته، حساس، نقاش و موسیقی دان. نوشته های او ضمناً تسلط عمیقش بر زبان و قدرت نویسندگی کم نظیر او را نشان می داد.

لوکزامبورگ در زندان بود که انقلاب روسیه پیروز شد. او با شوری وصف ناپذیر به استقبال انقلاب اکتبر رفت هر چند صلح برست لیتوفسک را نادرست می دانست، صلحی که وی تصور می کرد به زیان انقلاب اکتبر تمام خواهد شد. وی در همین زمان یادداشت هایی نوشت که پس از مرگ او به نام "انقلاب روسیه" انتشار یافت و در آن تحلیل، نقد و ستایش خود را از این انقلاب بیان داشت.

لوکزامبورگ همچنان در زندان بود که انقلاب نوامبر 1918 در آلمان در گرفت. هشتم نوامبر لوکزامبورگ از زندان آزاد شد و به سمت برلین مرکز انقلاب شتافت. در آنجا سردبیری روزنامه اسپارتاکسیست ها را برعهده گرفت. از 30 دسامبر 1918 تا اول ژانویه 1919 وی در کنگره بنیادگذاری حزب کمونیست آلمان شرکت کرد، برنامه آن را نوشت و تاکتیک آن را مشخص کرد.

روز 5 ژانویه 1919 پرولتاریای آلمان قیام برضد حکومت را آغاز کرد. حکومتی که در آن سوسیال دمکراتها اکثریت داشتند و "ابر" و "شایدمن" - رهبران سوسیال دمکرات - در راس آن بودند. این دو حاضر بودند به هر اقدامی دست زنند تا "نظم" مستقر شود. "توسکه" که بتازگی به مقام وزیر دفاع منصوب شده بود اختیارات تام برای پایان دادن به قیام یافت. شورشیان که کم شمار و کم سلاح بودند و بطور ناهماهنگ مبارزه می کردند بهزودی در هم کوبیده شدند.

لوکزامبورگ و لیبکنشت می توانستند فرار کنند. ولی هر دو احساس می کردند که این اقدام نوعی عمل غیرشریفانه در برابر کارگران است. آنان در برلین ماندند و در شب 14 ژانویه 1919 دستگیر شدند. همین شب روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت را تحت پوشش انتقال به زندان بطور جداگانه در اتومیل نشانندند و در منطقه "تیرگارتن" برلین اعدام کردند. قاتلان لوکزامبورگ شجاعت آن را نداشتند که به جنایت خود اعتراف کنند و مدعی شدند که او توسط مردم تکه تکه شده است. پیکر او چند ماه بعد در آبهای "لاندورکانال" پیدا شد، زنی که لنین درباره اش گفت "او چون عقاب بود و هست".

از سال 1919 سالگرد اعدام لوکزامبورگ و دیگر انقلابیون انقلاب 1918 آلمان در برلین برگزار می شود، مگر در سالهای استقرار فاشیسم هیتلری که برپائی این سالگرد با پیگیری فاشیستی همراه بود. با سقوط فاشیسم یکبار دیگر مراسم سنتی سالگرد انقلاب و اعدام لوکزامبورگ همه ساله برگزار شده و می شود. مردم 14 ژانویه از سراسر آلمان و حتی کشورهای اروپائی خود را به برلین رسانده و با شاخه های گل به سمت گورستان

سوسیالیست ها در لیشتن برگ واقع در شرق برلین به حرکت در می آیند. این اجتماع با نثار هزاران شاخه گل میخک سرخ به پایان می رسد. امسال نیز همینگونه و به گزارش خبرگزاری ها، با شکوه تر از سالهای گذشته این مراسم برگزار شد.

روزنامه